

عقد امورات ملکی و عزل و نصب حکام دولتی پرداخت و به حکم مصلحت وقت مراتب اختیار و اقتدار خود را در تصرفات امور کلیه و جزئیه بیشتر از پیشتر مشهور و مرکوز خاطر عوام و خواص ساخت و در انظار اولوالابصار واقعی قوی و عظمی عظیم حاصل کرد و از مفاد اذا تم امردن نقصه غافل ماند.

[جشن عید غدیر خم]

هم در هیجدهم این ماه سعید عید غدیر خم که از اعیاد بزرگ اسلام و خاصه شیعیان خاص حضرت اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه و آله السلام است در رسید، اعلیحضرت شاهنشاهی که ارادت قلبیش نسبت بدان حضرت کالشمس فی وسط السّما بر همه آشکار است، جشنی عظیم و طوئی بزرگ آراستن فرمود و در تمام ممالک محروسه به سور و سرور و عیش و حبور گذشت و در روز مجلس عید سعید غدیر به عدد اسم مبارک حضرت ولی رب قدیر یکصد و ده (۱۱۰) بار توپ شادایانه رها کردند و به بذل و بخشش و اکرام و انعام و ابدال و اطعام اسرافنی تمام رفت و خلعتهای فاخره به بزرگان حضرت التفات شد. و از آن جمله به نواب شاهزاده ابوالملوک کیومرث میرزای ایلخانی جبه‌ای از ملبوسات خاصه، و به مقرب الخاقان حاجی علی خان فراشباشی کلیجه مخصوص مرحمت شد، همچنین به تفاوت مراتب به هر یک از اعظام خلعتهای شایان داده شد.

چون نواب مستطاب امیرزاده معظم بهرام میرزا عم اکرم حضرت شاهنشاه اعظم در ایام ایالت دارالملک مصدر خدمات شایسته گشته بود، در این اوقات یک قبضه کارد مرصع و یک ثوب جبه شمال کشمیری اعلی از ملبوسات خاصه بدو بخشیده‌اند، همچنین به مقرب الخاقان عزیز خان مکرری آجودان باشی افواج نظام کواکب انتظام یک قبضه شمشیر جوهری مرصع التفات رفت، و به تمامی سرتیبان و سرهنگان و صاحب منصبان خلعتها دادند و به محمود خان کلانتر طهران نیز نشانی خاص اعطا رفت، کدخدایان محلات نیز هر یک، یک ثوب جبه سلسله‌دار زینت پیکر اعتبار کردند.

علی‌الجملة در این یک ماه معظم اهالی ایران خاصه موالی طهران را سه عید سعید اعظم حاصل آمد و به شکرگزاری حضرت باری و دعای دوام دولت شهریارى رطب اللسان و عذب البیان شدند.

بیت

بصد عید چونین فلک باد ضامن شهنشاہ ما را ز ایزد تعالی

[سفارت میرزا محمد حسین قزوینی به روسیه]

و در این ایام امنای دولت چنان مصلحت دانستند که سفیری صافی ضمیر دانا به دولت بهیة روسیه مأمور فرمایند، لهذا جناب میرزا محمد حسین قزوینی صدر دیوانخانه مبارکه را به جهت مزید وداد بین الدولتین به ایلچی‌گری مخصوص مأمور و منصوص داشتند، و عالیجاه محمود خان قراگوزلو نایب اول آجودان‌باشی را به منصب نیابت اول سفارت دادند، و یحیی خان یاور خلیف میرزا نبی خان امیر دیوان مرحوم را به مترجمی او مقرر نمودند، و میرزا بزرگ را منشی سفارتخانه نمودند، و در شانزدهم شهر ذی‌حججه الحرام از شهر طهران روانه شد.

[اذکر وقایع متنوعه]

و میرزا احمد خان و میرزا بزرگ خان فرستاده سعید محمد خان حکمران هرات در پنجم شهر محرم الحرام روانه مقصد شدند و در روز عاشورا که مؤلف از خیوق به سمنان معاودت می‌کرد با ایشان ملاقات شد.

و اعلیحضرت شاهنشاهی در روز پنجشنبه چهارم محرم به تماشای افواج نظام و توپخانه مبارکه که در خارج ارک بیرون دروازه دولت در میدان مشق به تعلیم و تعلم مشغول بودند توجه فرموده، به نظر دقت و تربیت در ایشان تأمل فرمود، و توپچیان در هر دقیقه از یک توپ ده (۱۰) نوبت تیر می‌انداختند، و به این مدت قلیل درکمال تعجیل توپ را پر و خالی می‌ساختند. به جهت تشویق ارباب نظام هر یک را به انعام عام قرین سرور داشتند.

چون مقرر است که همه ساله در ماه محرم الحرام اهالی ایران از اعلی و ادنی و خواص و عوام در تکایا مجالس تعزیه حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام بر پای می‌دارند و به احراز ثنوبات مخارج بسیار می‌نمایند و تا خلائق آن جمع از زحمت حر و برد ایمن شوند، چادرهای وسیع بزرگ با ستونهای رفیع سترک بر می‌افرازند. در این ایام در تکیه دولتی متعلق به منزل جناب جلالت مآب اتابک اعظم امیر نظام [۱۴۴] که آن را پنجاه و دو (۵۲) ذرع طول و سی و دو (۳۲) ذرع عرض است و مشتمل است بر حجرات متعدده تحتانی و فوقانی و نه (۹) ستون بلند عماد آن خیمه است، روزها مجلس تعزیه‌داری و اسباب سوگواری دایم قائم بود، و در شب شنبه هفتم محرم دو ساعت به غروب مانده که از دحام تمام در آن تکیه‌گاه بود بادی سخت به هبوب در آمد و دمبدم قوی‌تر گردید تا چادر آن تکیه را پاره پاره کرده فرود افکند، و بعضی از ظروف و بلورینه‌آلات که در آن عمارات و سقاخانه بود در هم شکست، و باران بیارید.

مع هذا به حکم جاری اتابک اعظم هم در آن شب اصلاح آن فساد دست داد، خیمه دوخته و ستون افراخته گردید، چنانکه در دیگر روز معلوم نمی‌بود که چنان شکستی واقع شده، و جماعتی از مردم در دریدن خیمه و شکستن ستون به شکست عماد جلال و دریدن خیمه اقبال اتابک تطیر کردند و به فال نیکو نشمردند و نعم ما قیل:

نظم

بسا فال از سر بازیچه بر خواست چو اختر می‌گذشت آن فال شد راست

در ذکر بعضی از

سوانح و وقایع استرآباد و گرگان که در حکومت

مقرب الخاقان محمد ولی خان قاجار دولو و

سرداری جعفر قلی خان قراجه داغی میر پنجه روی داده و

پس از معاودت موکب فیروزی کوکب

از اصفهان به طهران معروض افتاده

در این دفاتر حقایق مآثر مکرر اظهار شد که طوایف ترکمانیه یموت و کوکلان و

غیرهم که در حدود گرگان و اترک سکنی دارند، گروهی شریوند و به هنگام فرصت در اسر رعایا و سرقت برایا مسامحه جایز نمی شمارند. و چون طایفه‌ای صحرائشین بی‌خانه‌اند و به مکانی معین مقید نیستند، و در واقع خانه ایشان کوهه زین است و تا اورگنج و خویه بیلامشی و قشلامشی و مفر و مهرب آماده دارند.

چون میرپنجه قراجه‌داغی به استظهار بیگلربیگی قاجار بدانجا شد، چندی طوایف گرگان دم از ایلی زدند و با طبیعت ابلیسی دعوی جبرئیلی کردند، چون دانستند که قصد بیگلربیگی و سردار میرپنجه به قلع و قمع و تعذیب و شکنجه آنان است با یکدیگر اتفاق گرفتند و طریق نفاق و شقاق سپردند، اهل و عیال و ائقال و احمال را به قارن قلعه فرستادند و بالاجماع بر سر اردو آمدند. در غره ذیحجه به سنگر سیاه بالا که بیگلربیگی آنجا را به برجی چند محکم محکمه قرار داده بود و تفنگچی نهاده بورش بردند و غلغله انداختند و به هر سو تاختند.

چون خبر به اردو که در حوالی رود گرگان بود رسید، جماعتی به امداد سکنه سیاه بالا رفته روز روشن بر دیده تنگ تراکمه سیاه کردند، قریب ده (۱۰) نفر از اعظام مفسدین ایشان بدست آوردند و تراکمه به هزیمت شدند. نوبتی دیگر با غلبه و غوغای تمام و ازدحام و احتشام بر سر اردو تاختند، قصد دستبرد نمودند، و هنگامی بود که جماعتی از اهالی اردو به تحصیل آزوقه و علوفه به بلوکات و قرا عزم داشتند. چون تراکمه را دیدند بی‌واهمه پای ثبات افشردند و محاربتی عظیم کردند از اردو نیز بدیشان مدد رسید و جنگ بزرگ شد تا شصت (۶۰) کس زنده از ترکمانان و صد (۱۰۰) رأس اسب کسب و نصیب غازیان افتاد و بگریختند.

روزی نبود که از طرفین آسودگی دست دهد به ماهها از دو جانب جنگها رفته بود و مایه این فتنه آن شد که مردی از اهالی هزاراسب خوارزم که دعوی طریقت می‌کرد به اشارت خان خویه به میان تراکمه آمده لاف شیخیت و ارشاد زدن گرفت. و آن گروه بدو گرویدند و به حکم او به مخالفت برخواستند، و همه روزه جنگ از دو طرف قایم بود و اسباب فتنه دایم تا در اواسط ذیحجه محمدرولی خان بیگلربیگی قاجار معروف به خان نایب برادرزاده آصف‌الدوله و جعفرقلی خان میرپنجه دو عراده توپ و جماعتی از قشون رکابی برگرفته بر سر انبارهای آزوقه تراکمه رفتند، آنان نیز به مقابله آمدند و به یک دیگر در آویختند.

در آن معرکه ذوالنون نام رئیس آن قوم شریب با جمعی خبیث مقتول شدند، و مابقی از موطن و مسکن حرکت کرده بدان سوی رود گرگان و اترک گریختند، و قراخان ریش سفید طایفه اتابیلی در دست بیگلربیگی گرفتار شده با جماعتی در استرآباد محبوس بماندند، ایشان ناچار شده به مدارا و مواسا پیش آمدند و این هنگامی بود که من بنده بدانجا رسیده بودم و به امید مرخصی قراخان مرا از تراکمه قرقچی محفوظ داشتند. و چون قلعه‌ای چند در آن نواحی ساخته شد و بند رود گرگان پرداخته آمد، تراکمه ناچار خدمت کردند و رهان دادند و به استرآباد در آمدند، چنانکه در مقام خود مرقوم خواهد افتاد.

و چون این اخبار به عرض امنای دولت رسید به احضار میرپنجه و ریش سفیدان تراکمه اشارت نمودند و پس از عزل اتابک اعظم میرزا تقی خان فراهانی به دارالخلافه رسیدند.

ذکر مجملی از اختلال احوال و اعتلال اقبال جناب میرزا محمد تقی خان امیر نظام عساکر منصوره و انحراف خاطر اعلیحضرت سلطان السلاطین ناصرالدین شاه قاجار از وی و رفتن او حسب الامر به کاشان

بر ارباب بینش مشهود است و بر اصحاب دانش معلوم که خواقین تاجدار و سلاطین کامکار مظاهر قدرت حضرت پروردگارانند که السَّلاطین العادل ظل الله، محققى گفته که در یکی از کتب سلف دیدم مضامینی که به تازی چنین است که حق سبحانه و تعالی فرماید انا مالک الملوک و قلوب الملوک بیدی فن اطاعنی جعلتهم علیه رحمة و من عصانی جعلتهم علیه نعمة لا تشغلوا السنتکم بسب الملوک و لکن توبوا الی اعظفهم یکنکم.

فارسی چنین باشد که حق سبحانه و تعالی می فرماید: منم پادشاه پادشاهان و دل‌های شاهان در دست قدرت من است، هرگاه خلائق اطاعت اوامر و نواهی مرا کنند پادشاه زمان را بر ایشان رحمت می گردانم و اگر عصیان ورزند پادشاه را بر خلق مایه نقت و انتقام می کنم تا جزای آنها را بدهد، پس بد ملوک مگوئید و شکوه

منماید و بازگشت به من جوئید تا دل پادشاه را بر شما مهربان کنم، لهذا عزت و ذلت بندگان به حکم خدا و به توسط سایه خداست که تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ^۱ مولوی گفته [۱۴۵]:

نظم

پادشاهان مظهر شاهی حق ذاتشان مرآت آگاهی حق

هوشنگ بن سیامک بن کیومرث پیشدادی گفته که: من رحمت ایزدم بر نیکان و زحمت اویم بر بدان، و همه کس داند که جزای اعمال و سزای افعال را از نیک و بد هم در این گیتی که مزرعه جهان دیگر است آثار و امثال است، پس هر که با خدا و سایه خدا خیانت و نفاق و جنایت و شقاق ورزد به زودی مکافات و کیفر برد.

چون این مقدمه بدیهی الثبوت است حاجت به دلایل و براهین ندارد، تصریح می شود که: میرزا محمد تقی خان از پروردگان دولت نایب السّلطنه مغفور و سلطان محمد شاه ثانی مبرور بود و چنانکه نگاشته شد در بدو جلوس میمنت مانوس حضرت خدیو عصر ابوالفتح و النصر ناصرالدین شاه قاجار و زمان عزیمت از تبریز به دارالخلافه، وی چون وزارت نظام داشت در آن نهضت به قدر قوه مصدر ارادت و خدمت شد، مرحمت شاهانه اقتضا فرمود که بر درجه عزت او برافزاید، لهذا او را به امارت نظام که منصبی است جلیل و پایه‌ای است نبیل مخصوص داشت، و زمام اختیار تمام عساکر افواج و غیر افواج را در کف کفایت او گذاشت، و با آنکه گروهی از چاکران صداقت شعار و مقربان ارادت دثار به علت قلت حسب و ذلت نسب بدین منصب او را سزاوار ندانستند.

حضرت شاهنشاه ظل الله به محض اثبات عزم و رعایت قوانین حزم و اسکات خُرد و بزرگ و الزام تأذیک و ترک بر منصب او منصبی بر افزود و به مرحمتی خاص وی را اختصاص داده به تخصیصی از مقام قرب اقرب فرمود و اختیار حل و عقد امورات لشکر و کشور را در کف کفایت او گذاشته و او را بر امثال و اقران مسلط داشته تا بر عموم خلایق معلوم گردد که شاهنشاه جم جاه را رعایت سبقت خدمت و اشاعه قوت قدرت مراد است، گاه رتبه کفی خاک را به نظر رحمت و لطف بر افلاک رساند، و گاه اختر افلاک را به گوشه چشم قهر به توده خاک نشانند. ذره را به فرّ

۱. سورة آل عمران، آیه ۲۶: هر که را بخواهی عزت می دهی و هر که را بخواهی خوار می داری.

تربیت خود بیضا و قطره را به یمن تقویت دریا فرماید.

و به سالی دو سه این بزرگ ذیجاء را خلعت کرامت و اجتبا در پوشاند و بر سر عامه برابا و کافه رعایا قادر و آمر فرمود و مقالید حل و عقد مصالح عالمیان در دست تصرف او نهاد و مهمات طوایف آدمیان به مقتضای رای او باز بست تا به تقویت سلطان مؤید نافذ الحکم و مبسوط الید گردیده، در امورات کلیه دخل کرد و در مخاطرات عظیمه قدم نهاد به هوای خاطر خود بزرگان را خُرد داشت و خُردان را بزرگ، و پیوسته بر اسباب تجمل و اوضاع تجلل خود بر افزود و در ضراً و سرا جهراً او سرأ از حدود فرمانبری و خدمتگری تجاوز مجوز داشت، سنن حقوق نعمای پادشاهی به شرط صداقت به واجبی نگذاشت و علم بی نیازی بر آسمان برین زد و منجوق انا ربکم الاعلیٰ بر فرق عیوق برد که **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا** تا تسویلات نفسانی و تخییلات شیطانی او از ذهن به خارج ظهور کرد. و اولیای دولت بدان خیالات متفطن شدند و بر ماخلویای خیالی وی متیقن آمدند، شمه‌ای از آن به مقربان حضرت انهی کردند که در خوف و رجا به حضرت اعلیٰ عرضه داشتند. سایه خدا که کوه حلم و بحر علم بود به مدتی مدید در تحقیق و تدقیق این مطالب جهدی وافی فرمود و فحوصی کافی و بر حقیقت آن ظن مشتبه، یقینی کامل حاصل شد تا جنابش از مراتب عدم نباهت خود متنبه و بر مقامات بلند تفقه متفقه شود، فی الفور خط ترقین بر فذلک معالی و مناصبش کشیده آمد، و در کنج سرای خود آرمیده شد، به هاویه عزلت و زاویه ذلت بی‌زوالانه مقید و بی‌زبانیه معذب ماند.

وزیری که در شطرنج شوکت اسب پیلتن حشمت با چنین شاهنشاهی شیر دل همبر همی راند به مطالعه رقعۀ جزل و ربقعۀ عزل رخ علّت بر خاک ذلت نهاده، از رخس عرّت پیاده آمده، از غایت غیرت مات شده و بر نرد و رد مهره امیدش در ششدر حیرت بسته ماند، نه اعوانش را مأخوذ و نه انصارش را معزول کردند، با همه سامان جلال در تیه نکال سرگشته و روزش به جانب شب برگشته آمد، پاس حقوق خدمات او را شاهنشاه حق شناس به وی خطی و خلعتی که متضمن منصب امارت لشکر بی وزارت کشور بود انفاذ داشت.

۱. سورهٔ علق، آیه ۶ و ۷: انسان چون خود را بی‌نیاز بیند سرکشی پیشه کند.

امیر از غایت غرور طبع و عبوس نفس از آن منصب خطیر سر باز زد و بنیاد فتنه گری بنهاد. لاجرم با ائمه خاصه و سامان و برگ امارت و وزارت رفته به حرکت از ارک مبارکه و نزول و توقف شهرکاشان، هم در آن هفته مجبور و مأمور داشتند. و در بیست و پنجم محرم محرم آن حرم شد، و در فین کاشان که به نزهت معروف، ماهی دو موقوف همی زیست و به واسطه تسلط نعم و تغلب ندم در شب شنبه هیجدهم ربیع الاول جهان فانی را به درود کرد^۱.

لمؤلفه

هر که او از نظر عاطفت شاه افتد هر کجا پای نهاد یکسره در چاه افتد

۱. در هامش نسخه چاپ سنگی موجود در مخزن کتابخانه ملی چنین آمده: هو، آنچه مورخ شرح داده تمام از روی تملق و دروغ صرف است، اگر آن شخص جلیل که [روحش] قرین رحمت باد، چند سالی با ترتیبی که پیش گرفته بود کار مملکت را اداره کند ما حالا به این روز نیفتاده بودیم، ما هم جزو دول متمدنه بودیم و از این خرابی و استبداد رأی و اغتشاش مملکت و ویرانی خلاص بودیم، سری توی سرها داخل کرده بودیم، نظامی داشتیم، مالیه مان به این فلاکت نبود، معارف پیش می رفت و حالا صفر نمی شد. خلاصه این شخص [= امیرکبیر] به اجل خود هم نمرده، میرزا آقاخان می خواست صدراعظم بشود، عمله خلوت را که تمام خرابی جامعه ها از اینها؛ و من خود یکی از آنان و می دانم چه می گویم، با خود همراه نمود، اسباب قتل این شخص بزرگ را فراهم نمودند؛ در ایام ولیعهدی سرکار اقدس اعلی مظفرالدین شاه به طهران آمده بودیم، شبها اغلب شاه مرا با چند نفر از عمله خلوت برای صحبت به اندرون می خواست. مرحوم شکوه السلطنه مادر شاه فعلی نقل می کرد که: مهد علیا مادر شاه ناصرالدین با همه فضایل بی عصمت بود، میرزا تقی خان از این خود ننگ داشت و از مداخله مهد علیا به کار مملکت هم تنگ آمد، روزی به ناصرالدین شاه از قبایح اعمال می گوید. شاه می گوید: مادر را چه کنم؟ جواب می دهد: در موقعی که به گنجشکها تفنگ می اندازید، تفنگی به این مادر که باعث ننگ است خالی کنید، می گویم تیر خطا شد، و از شر او مملکت خلاص شود. شاه این مطلب را به مهد علیا بروز داده، مطلب از پرده بیرون آمد، مهد علیا، میرزا آقاخان و چند نفر دیگر را که منتظر وقت بودند با خود مع نمود تا میرزا تقی خان را معزول و محبوساً به کاشان برده، حاجی علی خان حاجب الدوله مأمور قتل شده در حمام رفته خون گرفته و رگ را نیستند. آن قدر خون رفت که مُرد. فاعتبروا یا اولوالابصار، ۱۳۱۵ هـ نصرالله الطباطبائی ناصرالسلطنه.

بیان تفویض
 منصب جلیل و پایه نبیل صدارت عظمی از جانب
 حضرت فلک رتبت سلطان السلاطین
 شاهنشاه ایران ناصرالدین پادشاه
 به جناب جلالت مآب اعتمادالدولة العلیة العالیة
 میرزا آقا خان نوری مدّ ظلّه العالی

چون بر رأی ملک آرای بیضا ضیای حضرت شاهنشاه عصر ایده الله بالتّصر باهر و ظاهر بود که مردم نامجرب غیر مهذب به پیشکاری پیشگاه پادشاهی نیابند و نازآمودگان بر محک امتنان و امتهان در معیار امتحان زر تمام عیار بر نیابند و محافظت مصالح ثغور عباد و بلاد و مراقبت منازم حدود صلاح و سداد به پیشکاری محول باید داشتن که به استکفاء مهمّات ملک و ملّت و استیفاء منازم دین و دولت کافی و وافی و در طریقت عدل و سیاست و شریعت عقل و کیاست عادل و عاقل بود و به نظر حقیقت و بصر بصیرت عواقب امور را قبل از وقوع معاینه کند، و در ظلمات لیالی حوادث به مشعله نور رای خود روشن جاده صواب و منهج خطا تشخیص دهد، هم به حلیه جمال محلی و هم به جلوه جلال مجلی، در حسب و نسب متفرد و در علم و عمل متجلّد، به کاردانی و حصافت موصوف و به مهربانی و حفاوت معروف باشد.

چه پادشاهان اولوالامرا [۱۴۶] به جزویات مطالب عباد و کلیات مآرب بلاد به نفس نفیس رسیدن تعذری و تعسری تمام است، و رعایت حقوق خدمت خدمتکاران دولت و تعظیم خاندانهای عظیم و تربیت اصحاب انساب و تقویت اهل بیوتات قدیم بر خسروان دانشمند کریم واجب است، لهذا جناب جلالت مآب اعتمادالدولة العلیة العالیة را که اباعن جد به پیشکاری پیشگاه حضرت خاقان صاحبقران معروف و مشهور و هم از خردی به مناصب بزرگ رسیده و مراتب عزت و ذلت و کثرت و قلت اعظام روزگار را مکرر دیده بود، از همه اقربان و امثال برگزیده به منصب خطیر صدارت اعظم مفوض و به خلعت آفتاب طلعت کشمیری خاصّه از ملبوسات مختصه که عبارت است از جبه ترمه شمسه مرصع مکمل به الماس و

یاقوت مخصوص فرمود و تمامت امرا و وزرا را به انقیاد و اطاعتش بالطوع و الرغبة مأمور فرمود، چه خاندان قدیم و دودمان کریم این خواجه بزرگ که از سلسله علیه خواجهگان ابوصلتی است در نباهت ذکر و فخامت قدر و علو درجه و سمو مرتبه از وساطت تقریر و دلالت تحریر مستغنی است، و چنانکه در چند مقام بدان اشارت رفته و به عبارت آمده اظهر من الشمس است که اسلاف او اشراف روزگار و اعیان وجوه بزرگوار بوده‌اند و از ابنای عهد به ذکر جمیل و سیرت حمیده قصب سبق ربوده:

نظم

بیض الوجوه کریمه احسابهم شم الاتوف من الطراز الاول

و خود آن جناب نیز به ذات خجسته صفات خویش پیوسته در علیه وجوه اکابر مرتب بوده و به حلیه فنون مآثر مزین و در اقتدار به سیرگزیده اسلاف موفق، و از عهد دولت خاقان صاحبقران و پادشاه جنت مکان تا این زمان خجسته او ان همواره به مناصب بلند و مراتب ارجمند اختصاص داشته و به روزگار امارت امیر مغفور نیز در حقیقت و معنی معنی صدارت و حقیقت وزارت را مصدر و مظهر بوده، اما در این وقت به انفراده متکفل مهام انام گردیده و پای بر دست صدارت خاصه نهاده، بر القاب سابق او «شخص اول ایران» و «صدر اعظم خاقان» لاحق آمده، در کمال جلال به انجام مهام ملکی و مملکتی و انتظام امور دینی و دولتی دخل کرد و بر جراحات دیرینه هر سینه مراهم مراحم برنهاد، و دست جور و تعدی بسته، پای عدم و مکرمت برگشاد.

همانا در ششم شهر صفر که روز مولود مسعود سلطان عاقبت محمود شاهنشاه جم‌جاه ایران بود، از نصب جناب صدراعظم و عزل امیر صلابت شیم عموم اهالی ایران را به فرخی و فیروزی سه عید سعید روزی افتاد، بلکه در منع خروج یا جوج فتنه به امر اسکندر عهد، سه سدّ سدید استوار شد و جناب جلالت مآب صدراعظم اکرم به حل و عقد امور دست تصرف دراز و عقده‌های تعطیل از رشته محوطه مُلک باز کرد و در تغییر و تبدیل عمال و حکام چنانکه صلاح حال بود راتق و فائق و رافض و ناصب گشت و به اندک مدتی نظامی تمام در تمام امورات خواص و عوام صورت بست.

و اعلیحضرت شاهنشاهی به نفس نفیس مبارک در تربیت افواج نظامی همّتی بلیغ مرعی داشت، و در روز سه‌شنبه شهر صفر به میدان خارج شهر که قشون نظام در آنجا به مشق و تعلیم اقدام می‌کنند توجه فرموده بعد از ملاحظه ترقیبات افواج جدید به هر یک مبلغی خطیر انعام مرحمت داشتند.

و در اتمام عمارت مدرسه دارالفنون تأکید کامل فرمودند و معلمین دانشمند که از ممالک فرنگستان به جهت تعلیم مستعدین جوانان ایران خواسته بودند به اتفاق مسیو جان داود مترجم اول دولت ابدمدت از استریه [= اتریش] و ایتالیا در رسیدند و مورد تفقدات شاهانه شدند، و مقرر شد که یکصد (۱۰۰) نفر از جوانان مستعد دانشمند نجیب به جهت اکتساب علوم غربیه از معلمین یورپ به مدرسه دارالفنون برده تربیت نمایند، چنانکه تفصیل آن در موقع مناسب مرقوم خواهد افتاد.

و چون خدمات دیوانی و ملکی جناب جلالت نصاب شخص اول دولت علیه ایران اعتمادالدوله العلیه صدر اعظم حضرت سلطان السلاطین ناصر الحق و الحقیقه و الدین خلدالله سلطانه و بهر برهانه در نظر همایون اعلی صورت استحسان یافت، مرحمتی بر مرحمتی و تقویتی بر تقویتی افزود، جنابش را به اعطای عصائی مکمل به الماس ثمین و یک ثوب جبّه خاص شمسه مرصع و بند طومار شرابه مروارید مخصوص مخلع فرمود تا کلیم‌وار به ثعبان عصا، سحرة فجرة حساد و اعادی را به مطموره خفایای فنا معدوم دارد و اغنام خلایق را از ذئاب اشرار محافظت نماید، و به هنگام کسالت از زحمت و ملالت ارباب حقد دلتنگ نگردیده بر مرحمت و التفات خاص سلطانی و عون یزدانی متکی گردد.

ذکر توجه و نزول اعلیحضرت سکندر حشمت
 سلطان السلاطین شاهنشاه آفاق الناصر لدین الله
 سلطان ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه به خانه
 جناب جلالت مآب صدرالصدور قواماً للشوکه البهیة
 مؤتمن السلطان و معتمد الخاقان اعتمادالدولة العلیه
 صدر اعظم شخص اول دام اقباله

چون سنت سنیه سلاطین اکرم و عادت حمیده خواقین افخم است که هر
 صدری که در حضرت ایشان سعادت قبول یافت و به مزیت اختصاص قریب گشت
 آنافاناً در تقویت او اقبال فرمایند و به اعتزاز او اهتزاز نمایند و در اکرام او به اهمال
 دقیقه‌ای خود را راضی ننمایند و به حسب وفور منقبت در درجه و مرتبت او
 بیفزایند تا خواص و عوام و دور و نزدیک از رفعت شأن و علو مکان او آگاه گشته به
 او امر و نواهی منقاد شوند و به اخلاص و عقیدتش معتاد گردند.

بنابراین حضرت شاهنشاه عصر عز نصره در روز سه شنبه بیست و دویم شهر
 صفر ختم بالنصر و الظفر به دولت سرای چاکر دولت خواه بل بنده خانه بنده درگاه،
 جناب صدارت مآب مستغنی الالقاب رای فرمود و قربانی‌ها و جان فشانیها و نثارها
 و نیازها و پوزشها و بندگی‌ها به ظهور آورد که به تحریر نگنجد، مایملک خود را از
 قدیم و جدید و طائف و طرید و منقول و منقود و محصول و معدود و سیم و زر و
 بافته کشمیری و ساخته چینی و دیبا و اکسون و کتب و مصاحف و قطعات مرصع و
 قطعات مرقع طبق به طبق و ورق به ورق بر طبق عرض عرضه کرد و معروض
 داشت [۱۴۷]

العبدو ما فی یده کان لمولاه

شاهنشاه دریا دل ابر بخشش تمامت آن نقود و اجناس و سیم و زر و گهر و دُر را
 کماکان هم بدو ببخشید و مضاعف به او فرمود.

و در آن روز خجسته که ملک الملوک از ارک مبارکه به خانه جناب صدارت
 عزیمت داشت تجار معتبره دارالخلافة و کلانتر و کدخدایان تمامت راه را زینت
 داده جدار را از شالهای کشمیری و زربافتهای اسلامبولی مفروش و منقوش کرده، از

حوالی مدرسه فخرالدوله مروی تا درب سرای عالی قدم به قدم و پهلو به پهلو ایستاده بودند، بر در سرای و خانه هر کس از اعظام و اکابر که در معرض آن مراسد و معابر واقع بود از ذبایح و حلویات و بافته کشمیری و مسکوک اشرفی و نثار باری و نیازمندی رسته منا و حوضه حرم و روضه ارم هویدا می‌گشت، و از آن جمله سرای مقرب الخاقان میرزا محمدخان کشیکچی باشی قاجار و سرکار وزیر نظام میرزا فضل الله برادر جناب صدارت مآب و محمدیوسف خان سرتیپ برادرزاده اش و میرزا فتح الله بن میرزا فتح الله لشکرنویس باشی بود که در پیشکش برابر یکدیگر بودند.

چون به قریب چهار صد (۴۰۰) قدم بدین گونه سپرده شد، بر در سرای عالیجناب صدارت بیست (۲۰) رأس گوسفند به دفع آفت عین الکمال در رسم اسب شاهنشاه بی همال قربانی کردند، و میرزا محمدصادق مستوفی خلف الصّدق میرزا هدایت الله مستوفی نوری و میرزا فتح علی خان فرزند حاجی قوام بن اعتمادالدوله شیرازی به سنت سنیه امرای مذکوره رفتار گزیدند، و حضرت اعلی زاده الله بقائه فرود آمده به دیوان خانه عالی درون رفت و در اوطاق بزرگ جلوس فرموده، پانصد (۵۰۰) اشرفی مسکوک و چند طاق شال کشمیری و خوانچه های نبات و حلویات بر سبیل نعل بهای مرکب خدمت شد، از عمارات فوقانی و تحتانی مذکور تا باغ کلاه فرنگی سراسر گلدانهای پر گل و خوانهای پر حلوا و طاقه های شال و ذبایح متعدده علی الرسم معروض افتاد.

همچنین در هنگام توجه به اندرون خانه نیز خدمتها رفت، و مقرب الخاقان سلیل جلیلیش میرزا محمدکاظم خان پیشکشها گذرانید که از آن جمله قطعات مرقع بهتر از قطعات مرصع به خطوط خوش نویسان معروف از قبیل میرعماد قزوینی و میرعلی مشهدی و غیرهم بود.

علی الجملة در هنگام معاودت موکب اعلی جعفرقلی خان برادر کتھر جناب صدارت و عباسقلی خان ولد مرحوم محمدزکی خان نوری سرتیپ افواج قزوین بر رسم معهود خدمتها کردند، چون سرای میرزا رحیم پیشخدمت خاصه ناظم محاسبات دیوانی و خانه مقرب الخاقان میرزا شفیع صاحب دیوان در معبر مبارک واقع بود، آنان نیز به دستور دیگران خدمت کردند و نثار آوردند، و حضرت

شهریاری در حفظ ایزد باری از دروازه دولت در کمال شکوه و صولت به ارک مبارکه ورود و به عمارت عالیّه خاصه نزول فرمود.

[وقایع متنوعه دیگر]

و در این ایام مقرب الخاقان محمد حسن خان سردار بن محمد خان امیر تومان ایروانی به یک قطعه نشان تمثال همیون مکمل به الماس اختصاص یافت، و حاجی بیژن خان گرجی که از پروردگان نایب السلطنه مغفور در حضرت شاهنشاه عهد به قدمت خدمت موصوف بود به ریش سفیدی عمله جات خلوت منصوب گشت، و یک قبضه کارد مرصع بدو خلعت داده شد.

و در پنجشنبه پنجم شهر صفر حضرت خاقانی به تماشای مدرسه جدیده دارالفنون توجه فرمود، در اتمام آن تأکیدات فرمودند.

و اسکندر خان قاجار دولو حکمران کرمانشهان، باقرخان قبه‌ای را با جمعی سوار بر سر اشرار طایفه کاکاوند فرستاده ایشان را تنبیهی بلیغ نموده، و مقرب الخاقان سلیمان خان افشار معابر اسدآباد کنگاور را که غالباً طوایف قطاع الطريق در آن به فساد و غارت مشغول می‌شدند نظمی کامل داد.

و نواب امیرزاده فیروز میرزای نصرت الدوله حکمران فارس به سمت کوهکیلویه عزیمت کرده آن صفحات را که معدن الوار و مکن اشرار است منظم ساخته به شیراز باز آمد، و به اتمام نارین قلعه ارک شیراز اهتمام نمود.

چون مقرب الخاقان عزیز خان آجودان‌باشی در باب نظم امور افواج نظام مساعی جمیله به ظهور آورده به یک قبضه شمشیر مرصع از حضرت خاقانی مخلع گردید.

و همچنین حاجی علی خان مراغه‌ای که از تربیت یافتگان عهد حضرت ولیعهد مبرور نایب السلطنه مغفور بوده و سالها در امانت و نظارت خاصه اعلیحضرت قطب السلاطین محمد شاه طاب‌ثراه شرط مخالفت و مصادقت به جای آورده و به زیارت بیت‌الله شرفیاب شده، در این ایام مراتب کفایت و درایت خود را بر منصب ظهور جلوه‌گر ساخته مهام فراشخانه و خیام‌خانه و انبار محبس اشرار و تعمیر

عمارات دیوانی کل ممالک محروسه از قدیم و جدید و ترتیب بساتین و حدائق سلطانی از خارج و داخل شهر طهران و عزل و نصب باشیان فراشخانه، عموم حکام بلاد و امصار و امور میهمانخانه دولتی و نظم تعمیر عمارات خاصه و قراولخانه‌های دارالملک طهران و سایر بلاد در قبضه اختیار او مقرر شد، یا سوابق خدمات گشته و تشرف به حج بیت‌الله حضرت سلطان قدردان مناسب ندانست که چنین چاکری صدیق را باشی فراشان نامند، لهذا او را به حاجب‌الدوله که معانی بلند دارد ملقب فرمود یک قبضه قمه مرصع به او خلعت این منصب مرحمت فرمود.

و در این ایام از اطراف ممالک محروسه خاصه سرحدات خراسان و کرمان و فارس و عربستان پیوسته اخبار نصرت و فتوحات همی رسید، از جمله: نواب امیرزاده حسام‌السلطنه یکصد و هشتاد (۱۸۰) نیزه رأس از رؤس رؤسای تراکمه انفاذ دربار اعلی داشت و در میدان درب ارک مبارکه که گوی چوگان اطفال دارالملک گردید:

نصر فزاینده باد ناصر دین را

و نواب مستطاب امیرزاده خانلر میرزا بن نایب‌السلطنه مغفور که در عرض این مدت به حکمرانی بروجرد و لرستان و عربستان مأمور بود خدمات بزرگ کرد، و محاربات صعب‌گزید و ابطال رجال کثیر کشت.

و چون واقعات خراسان و حادثات بابیه قریب به یکدیگر واقع شد و اتصال یافت مقام اقتضا نکرد که تفصیل واقعات لرستان و عربستان [۱۴۸] مرقوم شود، اکنون علی‌الترتیب و التفصیل در این خجسته تاریخ موسوم به «روضه‌الصفای ناصری» نصره‌الله عز نصره ترقیم می‌باید و ملاحظه تأخیر و تقدیم نمی‌افتد.

ذکر حالات نواب مستطاب
امیرزاده معظم خانلر میرزا حکمران و والی
بروجرد و صفحات عراق و لرستان و عربستان و از
اعلیحضرت سلطان السلاطین به احتشام الدوله ملقب گردید و
مورد عواطف بی پایان شدن

نواب مستطاب امیرزاده آزاده خانلر میرزا خلف الصدق شاهزاده منصور
نایب السلطنه مبرور و برادر پادشاه بزرگ منش نیکوروش قطب السلاطین محمدشاه
طاب ثراه بود، و در آن روزگار چندی به حکمرانی یزد و مازندران اختصاص داشت،
به واسطه همت بلند و طبع غیور کارگزاران سابقه او را به طیش در امور نسبت
کردند، از این غافل که:

پولاد را دل از آتش است

لاجرم مراتب جلادت و رشادت و درجات کفایت و کفالتش مبهم ماند، در بدو
دولت سلطان السلاطین شهریار عصر خلدالله سلطانه خدمتش را از عرض راه
دارالخلافه به حکومت بروجرد مأمور داشتند، با آنکه ولایت از غلبه الوار دریائی
طوفانزا بود و از اشرار بختیاری فوج در پی فوج و فوج از پس موج به خرابی بلوکات
و شهرستان بروجرد متراکم همی شد، آن امیرزاده باسل و حکمران عادل اصلاً
اندیشه به خاطر جلادت پیشه راه نداده با سواری به اندازه یکصد و سی (۱۳۰) تن
از فارسیان چلبیانی و قبه ای هم از یافت آباد یک منزلی طهران راه بروجرد برگرفت،
و چون تیر خدنگ بی درنگ همی رفت تا به باغ شاه خارج شهر نزول کرد، غافل که
دارالسور از الوار شریر دارالشور است و سور و باره شهر به یک باره مشحون از شر
و شور.

طوایف بیرانوند و حسنونند که اعداد ایشان برتر از چون و چند بود، ملخ وار در حاصل اهالی آن دیار فرو ریخته و از حاصل و محصول عامل و معمول گرد برانگیخته، نصرالله خان نام دالوند و قاسم خان لوند که دو گُرد نام آور بودند در دهگُرد سیلاخور مقام کرده و عنان یکران تعدی و تصدی طوایف خود را به غارت و قتل و اسر و نهب شهر و قرا معطوف داشته، حسنعلی خان و افراسیاب خان نیز به خود سری سر بر آورده، در اعلی درجه شرارت و جسارت متمکن گردیده‌اند. در شهر نیز جماعتی از جهلا در زئی علما به فتنه و فساد و زندقه و الحاد غلوی تمام گزیده شهری پریشان و بلوکاتی ویران یافت.

در چنین مقامی حزم و تدبیر را اولی از رزم و شمشیر شمرد به استمالت خاطر عالم و تاجر و بر و فاجر کوشید، لختی اشرار را به وعد و وعید و ترغیب و تهدید متنبه ساخت و برخی را به عقل و کیاست گرفتار ساخته به قهر و سیاست پرداخته، رفته رفته صیت ورودش در آن دیار و بلاد و بقاع انتشار یافت، و ثبات رای و قوت حزم و سرعت عزمش اشتهار، به یک ناگاه با صد و سی (۱۳۰) سوار چون اسفندیار گرد بر سر اهالی دهکرد ایلغار کرد، به یک حمله مردانه آن دوخان متحصن دیوانه را شکار و قلعه دهکرد را مفتوح و مقلوع کرد و اشرار الوار را از تصرف و تداخل اراضی بیگانه مهجور و ممنوع، بنابر مصالح زمانی حسنعلی خان بیرانوند را نیز گوشمالی به سزا داد و مقهور داشت و اختیار جماعت طوایف باجلان را به افراسیاب خان وا گذاشت.

حکومت بختیاری را نیز به باقر و اسدخان و علی محمد خان تفویض نموده تا آن سوران رمیده لختی رام گردند، ایشان را به موطن خود رخصت انصراف داد و حاجی رحمن نام شیطان مقام را که از وابستگان جناب فضایل مآب مولانا میرزا اسدالله بروجردی بود به معوذات مؤثره از شیطنت و ملعنت عنان فرو کشید و آرام داد.

و در سال تخاقوی ثیل ترکی اسدخان شبی بر سر ایلات عبدالوند شبیخون برده گروهی از رجال را به قید اسارت در آورده و جماعتی از اَبکار نسوان را به نا واجب فضیحت کرد. نواب والا از این اعمال قبیحه و افعال شنیعه نیک متغیر و صعب متحیر شد، سلامت آن ناجوانمردان را در مذهب رجولیت مایه ملامت دانست،

غیرت جبلی و حمیت فطری مانع مدارات وقامع مواسات شده افراسیاب خان و قاسم خان و علی محمد خان را به لطایف الحیل بی زحمت جنگ و جدل به دست آورده در شهر مغلول کرد، چون خاطر از ممر مفاسد و اتفاق منافقین ثلاثه مجموع داشت لوای نصرت التوای مبادرت و مبارزت را مفتوح مرفوع فرمود.

بیت

بنالید کوس و خروشید نای دل مرد جنگی بر آمد ز جای

به عزم نظم بختیاری ممی وند و زلقی و طوایف سرلک با سپاهی کینه نهاد روی به چمن فتح آباد نهاده همی رفت. در این احوان نواب امیرزاده اردشیر میرزا به سرداری سهام الدوله سلیمان خان گرجی به چارمحال و فریدن رسیده، خسرو خان سرلک را به خدمت خوانده با اسد خان و باقر خان روانه طهران داشتند.

الحاصل خان جان خان موکوئی پسر خواجه نظر علی خان چارلنگ برادر عباس خان که معتمد الدوله او را به سیاست رسانید در این ایام به طغیان و عصیان سر بر آورده بود و در قلعه فهره نام مقام داشت، نواب امیرزاده خانلر میرزا شبیخون بر آراسته با یکصد (۱۰۰) نفر پیاده و دوست (۲۰۰) تن سواره و یک عراده توپ از فتح آباد به یک شب پانزده (۱۵) فرسنگ راه را قطع کرده، مانند برق سوزان و آتش فروزان خود را به حصار وی رسانید، قلعه را به محاصره در میان گرفت تا بعضی از سپاهیان برسیدند و کار به مقاتله کشید. جواد خان سرهنگ تیر برداشته فرو افتاد، دیگران یورش بردند و قلعه را متصرف شدند، ولی خان جان خان به تنهایی از حصار بدر رفته گرفتار نیامد.

به حکم نواب والا آن قلعه آسمان سا را با خاک برابر کردند، غالب طوایف ایل و مطیع و خایف شدند الا طایفه بسحاقی که نواب والا از علی آباد بدانها تاخت و جنگی صعب در انداخت، شصت (۶۰) کس از آنان به قتل آورد، چون فصل زمستان در رسیده بود به بروجرد معاودت نمود و در نهم ذی حجه سال ایت قیل هزار و دوست و شصت و هفت (۱۲۶۷ هـ / اکتبر ۱۸۵۱ م) به بروجرد وارد شد. و از حضرت دارالخلافة اعلیٰ حکم و مثال انتظام گلپایگان و خوانسار در رسید و حسب الامر اعلیٰ فوج سیلاخوری را به اصفهان به حمایت سرکار سپهدار روانه کرد و سپهد و نواب والا [۱۴۹] به گلپایگان تاخته امر حکومت محمدرحیم خان قاجار

را که مختل بود منسق ساخته و گلپایگان و خوانسار در تحویل حمل و اول بهار به حکم اعلیٰ ضمیمهٔ بلاد متعلقه به نواب والا گردید.

نواب ابراهیم میرزا را به نیابت فرستاد و حاجی رحمن مذکور را به لطایف الحیل گرفته به تبریز روانه داشت، خان باباخان خوانساری که مردی فتنه‌انگیز بود فرار کرده متعلقانش به خدمتگزاری آمدند.

و این واقعه در زمانی بود که اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان السلاطین شاهنشاه قاجار از زیارت معصومه قم به شکار چمن نیزار نزول فرموده بود، نواب والا امیرزاده دلیر به حضور حضرت اعلیٰ آمده مخلع و مرخص گردیده برفت، و نظم فریدن نیز به عهدهٔ امیرزاده معظم‌الیه معهود گشت، و از ساوه باز گردیده قلعه‌هایی که از طوایف سرلک در حوالی محلات بود منهدم ساخته، چهار قلعه از قلاع فریدن را نیز بنیاد برکنند، مجدداً مثال و یرلیغ بی‌مثال شاهنشاه سلیمان خصال در رسید و تفویض عربستان و لرستان و منشور و تشریف شریف در ربیع‌الاول یکهزار و دویست و شصت و هشت (۱۲۶۸ هـ / ژانویه ۱۸۵۱ م) شرف وصول بخشید.

ذکر حرکت

نواب والا امیرزاده خانلر میرزا به صفحات لرستان و عربستان و انتظام امور آن سامان

در دویم ربیع دویم امیرزاده از بروجرد حرکت کرده به مشقت تمام از برف عبور کرده به خرمی و فیروزی به چمن خرم‌آباد رسید، جهانگیر خان ولد سهام‌الدوله و صاحب‌منصبان استقبال کردند. روز دیگر در گلستان سرباز گلپایگان را سان دیده مرخص فرمود. دویم روز فوج کمره را عرض دادند و به توقف لرستان مأمور شدند. امورات شهر را نظمی داده از خرم‌آباد به جایدر روی نهاده توپخانه و افواج قاهره را از رودخانه جایدر عبور داده، سه روز در آنجا توقف رفت. نواب ایلدرم میرزا را به پیشکاری عبدالله‌خان به حکومت لرستان معین نمود و فوج کمره را با دویست (۲۰۰) سوار و دو عراده توپ آتشبار با وی همراه کرده مقرر داشت که به صدمره

رفته باشند و خود نواب والا در روز بیست و سیم وارد دزفول شد.

مقرب‌الخاقان مشیرالدوله میرزا جعفر خان که به جهت تعیین و تشخیص سرحد و ثغور عربستان در آنجا بود، نواب والی والا را به پذیره آمد، در صالح آباد در رسید، در روز ورود سهام‌الدوله سلیمان خان گرجی با چاکران دیوانی استقبال کرد و پس از روزی چند به اشارت کارگزاران دیوان سلیمان خان روانه طهران شد، و نواب والی والا مشیرالدوله العلیه العالیه را حسب الامر روانه بندر محمره که از اجزای سرحدات متعلقه به ایران است نموده، خود بعد از روزی چند در کمال استقلال و جلال و ابهت و حشمت و استعجال از دزفول به جانب شوستر عزیمت گزید.

چون چهار چشمه از پل شوستر را که از اینه قدیم است سیلاب از بنیاد برکنده بود و عبور از آن رود هولناک در نهایت صعوبت دست می داد، نواب والا در این سوی رود با دریای لشکر و افواج عمان امواج فرود آمد و مقرر فرموده که با کلک اهالی اردو را از رود شوستر به سهولتی از هر چه خوشتر عبور و مرور دادند، و مدت ده (۱۰) روز در شهر شوستر توقف گزیده، حاجی حسین خان بروجردی را بیستن پل مزبور مأمور نمود.

چون سرحداران دولت عثمانی به جهت تعیین حدود با متوسطین دول متحابه به محمره آمده بودند - چنانکه تفصیل آن پس از آن واقعات در مقام خود ترقیم خواهد یافت - نواب والی والا لریستان و عربستان امیرزاده خانلر میرزا تا زمان بودن آنها در محمره توقف نموده، حرکت به جانب اهواز گزید. و مقرب‌الخاقان مشیرالدوله را از نهضت خود آگاه کرده مدت ده (۱۰) روز در اهواز متوقف گشت. مشایخ کعب و رامهرمز به حضور والا آمدند، و همه را مستمال فرموده از آنجا به کشتی و زورق از آب کاران [= کارون] گذشته به حویزه رفته در کنار نهر هاشم توقف گزیده به انتظام امور حویزه پرداخت، و دستور العمل بستن سدی سدید به نام نامی حضرت سلطان عصر ناصرالدین شاه اطال الله بقاؤه و قرن بالنصر لوانه موسوم به «سد ناصری» داده.

چون ورود مشیرالدوله میرزا جعفر خان به تطویل کشید، نواب والی والا مجدداً حرکت به جانب اهواز نموده، در منزل ویس فرستاده مشیرالدوله رسید که به زودی مراجعت خواهند نمود. نواب والا حرکت را موقوف و متوقف شده مأمورین دولتین